

فرایند باهم آیی و ترکیبات باهم آیند در زبان فارسی

ثریا پناهی

مقدمه

هدف از تحقیق حاضر طرح و توصیف مفهوم باهم آیی^۱ در زبان فارسی و توجه به نقش ترکیبات هم آیند در مسائل کاربردی این زبان (مانند تألیف فرهنگ‌های آموزشی) است. در زبان فارسی، تاکنون بررسی مستقلی در این بحث صورت نگرفته و جایگاه آن در دستگاه زبان مشخص نشده است.

نگارنده، در بررسی باهم آیی از نظرگاه‌های معنایی، ساخت‌وازی و نحوی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، به این نتیجه رسید که تبیین و توضیح آن بر اساس معناشناسی موجه‌تر است. از این‌رو، در این مقاله ابتدا، در حوزه نظری مروری خواهم داشت بر آراء و ملاک‌ها و طبقه‌بندی برخی زبان‌شناسان غربی چون فرث^۲، پالمر^۳، مک اینتاش^۴، لاینز^۵، کروز^۶، هلیدی^۷، رقیه حسن^۸، و هارتمن^۹ و جیمز^{۱۰}؛ و، در حوزه زبان‌شناسی کاربردی، برای یافتن الگویی در تألیف فرهنگ ترکیبات باهم آیند در زبان فارسی، به آراء تجربی هاوسمن^{۱۱} و بنسون^{۱۲} در تألیف فرهنگ باهم آیی اشاره خواهم کرد. سپس به بررسی سابقه طرح مسئله در زبان فارسی و آرائی که درباره آن اظهار شده خواهم

1) collocation

2) J. R. FIRTH

3) Frank PALMER

4) A. MCINTOSH

5) John LYONS

6) D. A. CRUSE

7) M. A. K. HALLIDAY

8) Ruqaiya HASAN

9) R. R. K. HARTMANN

10) Gregory JAMES

11) F. J. HAUSMANN

12) M. BENSON

پرداخت. سرانجام تعریف، تحلیل و توصیف معنایی و صرفی این پدیده زبانی در ترکیبات زبان فارسی و هم‌چنین پیشنهادی برای تدوین فرهنگ ترکیبات با هم‌آیند ارائه خواهیم داد.

آراء معنا شناختی

باهم‌آیی اصطلاحی است که جی. آر. فرث در نظریه معنایی خود مطرح کرده است. او اساساً این پدیده زبانی را معنا بنیاد فرض کرد نه دستوری، و آن را برای نامیدن و مشخص کردن ترکیبات، بر اساس رابطه معنایی-اصطلاحی و بسامد وقوع آنها در زبان، به کار برد. به نظر او، هم‌نشینی یکی از شیوه‌های بیان معنی است. (1996, p.81, Bussmann؛ پالم ۱۹۷۱ [ترجمه: ۱۳۷۴، ص ۱۷۰]). فرث، به تشخیص واژه از طریق معنی واژه‌های هم‌نشین اعتقاد داشت و بر آن بود که با هم‌آیی واژه‌ها تنها بخشی از معنی آنها را در بر دارد (همان، ص ۱۶۱). در این باب، مثلاً می‌توان به هم‌جواری‌های زیر^{۱۳} اشاره کرد: سگ-پارس کردن؛ ریل-قطار؛ تاریکی-شب.

از جمله یافته‌های پالم (۱۹۷۱ [۱۳۷۴]، ص ۱۶۳) این است که واژه‌ها در هر یک از هم‌نشینی‌های گوناگون می‌توانند معانی متفاوتی پیدا کنند، مثل واژه اثر در ترکیب‌های اثر انگشت و اثر ادبی (همان، ص ۱۶۴-۱۶۶). فرث ملاک تشخیص جواز با هم‌آویی را نه تنها معنی انفرادی هر یک از واژه‌ها بلکه عرف زبانی در هم‌نشینی آنها می‌داند؛ چنان که از دو واژه فاسد و گندیده، با همه مشابهت معنایی، در عرف زبانی فارسی، یکی با شیر (شیر فاسد) و دیگری با تخم مرغ (تخم مرغ گندیده) هم‌نشین می‌گردد. به نظر پالم، یک واژه در هم‌نشینی با واژه‌هایی قرار می‌گیرد که از نظر معنایی با آنها به جهت یا جهاتی سنخیت داشته باشد. مثلاً واژه‌های رحلت و درگذشت را، که، در عین هم‌معنایی، بار عاطفی متفاوت دارند نمی‌توان آزادانه در هر بافتی نشان داد. مثلاً نمی‌توان رحلت را برای افاده مرگ هر شخص به کار برد. بدین سان، عرصه هم‌نشینی آن بر بافت‌های معینی محدود می‌گردد.

مسئله محدودیت را، نخستین بار، مک‌ایتاش مطرح کرد. (همان‌جا). او محدودیت را

۱۳) برای درک بهتر مفاهیم، شواهد زبان فارسی اختیار شده است.

با دامنه کاربرد مربوط دانسته و سه گونه برای آن تشخیص داده است: ۱) محدودیتی که بستگی تام به مفهوم واژه‌ها دارد نظیر عبارت غیرمحمتمل گاو سبز؛ ۲) محدودیت‌های حاصل از دامنه کاربرد نظیر عبارت ناهماهنگ رحلت رئیس‌جمهور هندوستان؛ ۳) محدودیتی که صرفاً مربوط به هم‌نشینی است و ربطی به معنی یا دامنه کاربرد واژه‌ها ندارد، مانند صفت سرراهی که تنها به بچه یا کودک و نظایر آن تعلق می‌گیرد.

لاینز (Lyons 1977, vol 1, pp. 261-262) به یافته‌های پرزیگ (Porziq 1935) درباره روابط معنایی در ساخت هم‌نشین اشاره می‌کند. به نظر او، واژه‌ها در حالت انفرادی با حالت ترکیبی متفاوت‌اند و توصیف معنایی هر یک از واژه‌های هم‌آیند بدون در نظرگرفتن مجموعه واژه‌های هم‌نشین امکان‌پذیر نیست. مثلاً، در زبان فارسی، معنای فعل پارس کردن در هم‌نشینی با واژه سگ به راحتی بیان می‌شود (به‌ویژه برای بیگانگان). لاینز (Lyons 1996, pp. 60-63)، درباره باهم‌آیندی واژه‌ها، دامنه و برد را ملاک اصلی می‌داند و معتقد است که دامنه این باهم‌آیندی‌ها تنها با معنی آنها تعیین نمی‌شود و مترادفات الزاماً نباید دارای دامنه همانند باشند. در فارسی، واژه‌های بزرگ و وسیع را می‌توان مثال آورد که، حتی در معنای مشترک، در بافت‌های مشابه نمی‌توانند جانشین هم شوند و اگر جانشینی صورت گیرد در محدوده هم‌آیی، ناهنجاری پدید خواهد آمد؛ مثلاً، در عبارت شما مرتکب یک اشتباه بزرگ شدید، نمی‌توان وسیع را به جای بزرگ نشاناد و گفت: شما مرتکب یک اشتباه وسیع شدید.

لاینز، هم‌چنین درباره مسئله هم‌آیندی واژه‌ها، روابط جانشینی^{۱۴} و ترکیبی^{۱۵} را مؤثر می‌داند.

روابط جانشینی میان اعضای قابل جانشین از یک مقوله دستوری واحد وجود دارد. مثلاً در توصیف واژه متأهل می‌توان عبارت «مرد دارای زن و فرزند» را آورد که به لحاظ دستوری خوش ساخت و به لحاظ هم‌آیندی‌پذیرفتنی است. اما، هر گاه در این عبارت، جای واژه مرد و زن عوض شود (*زن دارای مرد و فرزند) خلل و ناهنجاری پدید می‌آید. در عوض، وجود روابط ترکیبی میان واژه‌های از مقوله دستوری متفاوت میسر است. لاینز پیش‌بینی این روابط را تنها بر اساس مشخصه معنایی امکان‌پذیر نمی‌داند.

14) substitutional

15) combinatorial

کروز (CRUSE 1986, pp. 24-41)، در بحث مرز هم‌نشینی واحدهای واژگانی به مفهوم باهم‌آیی اشاره می‌کند و، باهم‌آیی را زنجیره‌ای از واژه‌ها توصیف می‌کند که معمولاً هم‌نشین می‌شود. به نظر او، این زنجیره‌ها تشکیل یک سازه معنایی می‌دهند. در فارسی، طوفان‌های موسمی یا گرد و غبار محلی را می‌توان مثال آورد. کروز بافت را در انتقال مفهوم سازه‌های معنایی بسیار مؤثر و معنای انتقال یافته را محدود به بافت می‌داند. در فارسی، مثال‌های زیر شاهد این نظرند: واژه سخت در دو عبارت او سخت بیمار است و کاری سخت است نه آسان یا واژه سنگین در دو عبارت غذای سنگین بیمار را اذیت می‌کند و کتاب روی میز بسیار سنگین است. وی بر آن است که واژه‌های باهم‌آیند، در پرتو انسجام معنایی، راحت‌تر از اصطلاحات شناسایی می‌شوند؛ مثلاً معنای ترکیب هم‌آیند یک لنگه جوراب یا یک لنگه کفش، در مقام مقایسه با اصطلاح لنگه به لنگه روشن‌تر اخذ می‌شود.

هلیدی و حسن (Halliday and Hasan 1976 [1992], pp. 284-292)، در مباحثات کلامی، به فرایند باهم‌آیی اشاره می‌کنند. آنان، در موضوع انسجام واژگانی، از دو رکن سخن می‌گویند: (۱) تکرار؛ (۲) باهم‌آیی. و اظهار نظر درباره باهم‌آیی را مشکل می‌دانند و برآنند که واحدهای واژگانی در ایجاد انسجام واژگانی، برخلاف انجسام دستوری، پیش‌بینی‌کننده نیستند. واحد واژگانی خاصی نیست که دارای یک نقش انسجامی ثابت باشد. واحد واژگانی چه بسا در هر ترکیبی (به عنوان جزء معنایی) وارد شود و به تنهایی نقش انجسامی را عهده دار نباشد بلکه نقش انسجامی آن با مرجعی در متن شخص شود. هلیدی و حسن، میزان باهم‌آیی واحدهای واژگانی را حاصل دو نوع رابطه، یکی با نظام زبانی و دیگری با متن، ذکر می‌کند. واحدهای واژگانی به نظام زبانی متعلق‌اند. مثلاً در نظام زبانی فارسی، میان غروب و مغرب یا طلوع و خورشید رابطه نزدیک وجود دارد. بدین‌سان، درجاتی از مجاورت و نزدیکی در نظام واژگانی هر زبانی موجود است که یکی از نتایج آن تمایل واژه‌هایی معین به هم‌آیی است. مثلاً واژه غروب و مغرب هرگاه هم‌جوار شوند انسجام‌آفرین خواهند بود. عامل دیگر در باهم‌آیی واژه‌ها، بسامد هم‌نشینی آنهاست. واژه‌ای که، در نوعی باهم‌آیی با واژه‌ای دیگر، گرایش استثنایی و بیشتری نشان ندهد انسجام کمی پدید می‌آورد.

هارتمن و جیمز (Hartmann and James 1998, p. 22) باهم‌آیی را سازگاری معنایی حاصل از هم‌جوای دستوری واژه‌ها می‌دانند. آنان باهم‌آیی‌هایی چون صفت-اسم

(سلام گرم)؛ اسم- فعل (سیگارکشیدن، راه رفتن) فعل- حرف اضافه (از دست دادن) را رابطه‌ای مثبت شمرده و همبستگی^{۱۶} خوانده‌اند و باهم‌آیی‌هایی چون: * سلام داغ، سیگار خوردن/ مکیدن را منفی دانسته و در زمره محدودیت‌های گزینش^{۱۷} جای داده‌اند. آنان باهم‌آیی‌ها را، از نظر قوت و استحکام رابطه ثابت‌تر از ترکیبات آزاد و ضعیف‌تر از اصطلاحات دانسته‌اند.

باهم‌آیی و فرهنگ (قاموس)

در این بخش اجمالاً به آراء تجربی بنسون و هاوسمن، دو فرهنگ‌نویس اروپایی، در تهیه فرهنگ ترکیبات باهم‌آیند اشاره می‌شود. بنسون و همکاران او، در تألیف فرهنگ ترکیبات باهم‌آیند^{۱۸}، و هاوسمن، در تألیف فرهنگ‌های باهم‌آیی زبان‌های فرانسه و آلمانی، اصول مشترکی اختیار کرده‌اند. بر طبق این اصول، ترکیبات باهم‌آیند به دو دسته قاموسی و دستوری تقسیم می‌شوند. گرچه آنان به صراحت ملاک این تقسیم را تعیین نکرده‌اند، ترکیبات واژگانی باهم‌آیند را برای گزینش مدخل بر مبنای ترکیبات قاموسی مشکل‌زا یافته‌اند و راه‌حل پیش‌نهادی آنان بر اساس دیدگاه هاوسمن است. هاوسمن باهم‌آیی‌های واژگانی را از پایه^{۱۹} و هم‌آیند^{۲۰} مرکب می‌داند. مثلاً در باهم‌آیی اسم- فعل، اسم- صفت، قید- فعل، قید- اسم، به ترتیب، اسم، اسم، فعل، اسم، پایه و فعل، صفت، قید، قید هم‌آیندند. در توصیف این ساختارها، شواهد فارسی زیر را می‌توان پیش‌نهاد کرد: راه رفتن، دوست ناباب، خوب بودن و خوش رفتاری. به نظر هاوسمن، در فرهنگ‌هایی که برای کمک به درک متون و رمزگشایی تدوین می‌شوند، مدخل‌ها ذیل هم‌آیندها جای می‌گیرند و در فرهنگ‌هایی که برای کمک به تولید متن و رمزگذاری تهیه می‌شوند، مدخل‌ها ذیل پایه می‌آیند؛ چون زبان‌آموز پیشرفته، هنگام نگارش متن، هر وقت نیاز به ترکیب باهم‌آیی داشته باشد، ابتدا به بخش پایه می‌اندیشد. وی پایه را می‌شناسد یا به راحتی در فرهنگ دوزبانه آن را می‌یابد و، با نمایه اسمی و فعلی در انتهای این‌گونه فرهنگ‌ها، کار

16) solidarity 17) selection restrictions

18) *The BBI Combinatory Dictionary of English*

19) base

20) collocator

جستجوی ترکیبات برای مراجعه‌کنندگان راحت‌تر می‌شود. بنسبون فرهنگ‌های باهم‌آیی را، هم‌چون دیگر فرهنگ‌های زبان‌آموز، برای کمک به زبان‌آموزان پیشرفته در تولید جملات (گفتار و نوشتار) لازم و مؤثر می‌داند؛ زیرا زبان‌آموزان پیشرفته در یافتن باهم‌آیی‌ها به کمک نیاز دارند و فرهنگ باهم‌آیی تخصصی بهترین جواب‌گوی این نیاز است. از این رو، کاربرد فرهنگ‌های باهم‌آیی تخصصی باید، به عنوان ابزار آموزشی مکمل، در یادگیری زبان خارجی و زبان دوم منظور گردد (BENSON 1989, pp. 2-12).

پیشینه ورود مفهوم باهم‌آیی در دستور زبان فارسی

مفهوم باهم‌آیی را نخستین بار باطنی در توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر اساس نظریه «مقوله و میزان» هلیدی شناساند و چنین تعریف کرد: «سازگاری افراد طبقات [مقولات دستوری] را با یکدیگر در روی زنجیر گفتار هم‌نشینی (collocation) می‌گوییم» (باطنی ۱۳۴۸ [۱۳۷۱]، ص ۵۷). وی متذکر شد که فقط شماری از اعضای هر طبقه می‌توانند در زنجیر گفتار ظاهر شوند که به آنها دسته مثبت می‌گوییم. اعضای که نمی‌توانند ظاهر شوند، دسته منفی خوانده می‌شوند. هم‌نشینی به محور زنجیری و دسته‌های مثبت و منفی به محور انتخابی مربوط‌اند. انتخاب از دسته مثبت در هر نقطه از زنجیر گفتار هم‌نشینی را مثبت و طرح واژگانی را بهنجار می‌سازد. به خلاف، انتخاب از دسته منفی هم‌نشینی را منفی و طرح واژگانی را نابهنجار می‌گرداند. مثلاً جمله بچه‌ها اقیانوس‌ها را ماست مالی کردند دارای طرح واژگانی نابهنجار است یا جیغ بلندی کشید دارای هم‌نشینی مثبت و جیغ غلیظی ساخت دارای هم‌نشینی منفی است (همان، ص ۵۵-۵۷).

ملانظر (۱۳۶۹، ۱-۷) نقش باهم‌آیی را در ترجمه بررسی کرده است. وی نشان می‌دهد که ترکیب خوش ساخت و زنجیره بهنجار واژه‌ها در زبان مبدأ، در ترجمه به زبان مقصد، ممکن است بدساخت گردد. ناهنجاری زنجیره واژگانی در زبان مقصد مربوط به تفاوت امکانات باهم‌آیی در زبان مبدأ با متناظر آن در زبان مقصد و تفاوت معانی ترکیبات متناظر در دو زبان است.

زهره شهریاری (۱۳۷۶، ص ۱) نیز محدودیت باهم‌آیی واژگانی را در ترجمه بررسی کرده است. وی به مطالعه و مقایسه انواع ترکیبات با هم‌آیند متناظر در زبان‌های مبدأ و مقصد پرداخته است. تحقیقات درباره باهم‌آیی و رابطه آن با ترجمه نشان می‌دهد که

نتایج این بررسی در کار ترجمه - تولید ترکیبات بهنجار و پرهیز از تولید ترکیبات نابهنجار - نقش مؤثری دارد.

رسام (۱۳۷۵، ص ۱-۵)، در فصلی از تحقیق خویش (فرهنگ، رابطه هم‌آیی افعال مرکب)، رابطه باهم‌آیی را از ویژگی‌های مهم زبانی می‌خواند و، به کمک آن، مقوله‌بندی تازه‌ای برای افعال مرکب زبان فارسی عرضه می‌کند. به نظر او، رابطه هم‌آیی در تعیین هویت واژه اهمیت خاصی می‌یابد. و واژه در متن، به کمک هم‌نشینی با واژه دیگر معنی پیدا می‌کند. رسام، در این پژوهش، با بهره‌گیری از رابطه هم‌آیی و با معیار قابلیت باهم‌آیی واژه‌ها، به بازشناسی فعل و وابسته‌اش می‌پردازد و، بر این اساس، افعال بسیط و مرکب را در زبان فارسی بر روی بردار هم‌آیی بررسی می‌کند. وی، برای طبقه‌بندی فعل مرکب، ساخت ظاهری ترکیب را ملاک نمی‌داند بلکه معیارهای مورد نظر او قابلیت هم‌آیی واژه‌ها و توزیع زبانی هر واژه با معنای آن در ترکیب است. بدین‌سان، وی سه گونه فعل بسیط، هم‌کرد و مرکب را در طیفی جای می‌دهد و باز می‌شناسد. رسام این سه نوع فعل را بر روی یک بردار به این شرح توصیف می‌کند: در ابتدای بردار، افعال بسیط، که وابسته فراوان می‌گیرند، قرار دارند؛ مانند زدن به معنی «وارد آوردن ضربه از سر خشم بر کسی». در میانه بردار، هم‌کردها جای دارند که دارای قابلیت هم‌آیی بیشتری هستند و با شمار محدودی وابسته همراه می‌شوند؛ مثل زدن در فریاد زدن. در انتهای بردار، افعال مرکب واقعی وجود دارند. در این‌جا، قابلیت هم‌آیی فعل و عنصر غیر فعلی بسیار بالاست یا عنصر غیر فعلی جدا از آن دارای توزیع صفر است؛ مانند قسر در قسر در رفتن یا عنصر فعلی با معنایی که در هم‌آیی با آن فعل پیدا کرده در هیچ بافت دیگر دیده نمی‌شود؛ مانند بلند در بلندشدن در معنای «بیدارشدن» و «از بستر برخاستن» (۱۳۷۵، ۸۰-۱۰۴).

افراشی (۱۳۷۸، ص ۷۸-۸۱) باهم‌آیی را رابطه‌ای ساختی^{۲۱} میان واژه‌ها تعریف می‌کند که در نتیجه آمیزه‌ای از صرف و معنی روی می‌دهد. رویکرد افراشی رویکردی میان‌رشته‌ای است. وی، از دریچه ادبیات و سبک‌شناسی، به مفهوم باهم‌آیی می‌نگرد و، با اتکا به آراء یا کوبسن^{۲۲}، باهم‌آیی را به دو گروه درون‌زبانی و برون‌زبانی تقسیم می‌کند.

(۲۱) مراد افراشی نظام عناصر زبان بر پایه جانشینی و هم‌نشینی است.

وی باهم‌آیی را بر روی محور هم‌نشینی در قطب مجازی و بر روی محور جانشینی در قطب استعاری جای می‌دهد. به تفسیر وی، ترکیبات رایج در زبان، استعاری، و مجازی تلقی می‌شوند؛ مثلاً، در یک فروند هواپیما یا یک توپ پارچه یا یک نخ سیگار، باهم‌آیی بر روی محور هم‌نشینی و از نوع درون‌زبانی است و در قطب مجازی عمل می‌کند. افراشی بر آن است که، در باهم‌آیی درون‌زبانی، که صرف در حکم قرارداد زبان بن‌مایه آن است، امکان وقوع عناصر زبانی در کنار هم و بر روی محور هم‌نشینی تحقق می‌یابد و تمام هم‌آیندهای قوی با احتمال زیاد وقوع در کنار هم در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. افراشی این نوع باهم‌آیی را، با توجه به بن‌مایه صرفی، در زبان‌های گوناگون متفاوت می‌داند. به تفسیر او، فرایندهای واژه‌سازی (ترکیب و اشتقاق) و نیز به نوعی با پدیده باهم‌آیی مربوط‌اند.

نوروزی خیابانی (۱۳۷۸، ص ۲) بر آن است که یکی از مؤلفه‌های دانش واژگانی، آگاهی از رابطه هر واژه با واژه‌های دیگر است؛ یعنی شناخت یک واژه شامل آگاهی از امکان ترکیب‌پذیری آن و وقوع آن در ترکیبات احتمالی نیز هست. از این رو، بخش بزرگی از یادگیری واژگان، در مقطع متوسطه و در مراحل پیش‌رفته یادگیری و آموزش زبان، باید به یادگیری و آموزش باهم‌آیی‌ها اختصاص یابد.

ترکیبات با هم‌آیند در زبان فارسی

نگارنده باهم‌آیی را مفهومی جهان‌شمول در زبان تلقی می‌کند، همان‌گونه که افراشی باهم‌آیی متداعی (برون‌زبان) را، به عنوان یک جهانی^{۲۳} معنی شناختی قابل بررسی می‌داند. تحقیقات گوناگون پیشین در زبان‌های گوناگون، که به شماری از آنها اشاره شد، خود گواهی بر این ادعاست. ناتوانی در این مورد حاصل عواملی چند مانند اختلافات ادراکی و گفتاری، بی‌سوادی و ناآشنایی با نکات و ظرایف زبانی می‌تواند باشد. به نظر نگارنده، باهم‌آیی خصلت ساخت‌واژی-معنایی^{۲۴} دارد. لذا، در این پژوهش، باهم‌آیی، به لحاظ صرفی، محصول فرایند ترکیبی واژه‌سازی تلقی می‌شود که طی آن نقش نحوی واژه نیز مورد نظر قرار می‌گیرد؛ و، از نظر معنایی، معنای اجزای ترکیب در محدودیت

هم‌نشینی واژه هم‌آیند با پایه و بهنجاربودن ترکیب تعیین‌کننده است. فرایند ساخت‌واژی- معنایی هم‌آیی در یک طیف هم‌گرایی و در زمان عمل می‌کند. به لحاظ گستره، از ترکیبات آزاد در یک سر طیف آغاز و در گذر زمان دستخوش چند رخداد می‌شود. برخی از ترکیبات، به دلیل نداشتن هم‌آیی در زبان روزمره کاربرد نمی‌یابند. این پدیده‌های ترکیبی تصادفی‌اند و، به دلیل کمی بسامد، از زبان حذف می‌شوند، نظیر ترکیب‌های ساختگی و سلیقه‌ای که مقبول جامعه زبانی واقع نمی‌شوند. شماری دیگر، که بسامد بالا دارند، مسیر تثبیت‌شدن را طی می‌کنند. این ترکیبات را به دو دسته ترکیبات فعلی و غیرفعلی می‌توان تقسیم کرد. در ترکیبات فعلی، نگارنده با مطالعه نگرش و دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۷۶) و رسام (۱۳۷۵)، نتایج بررسی خود را به صورت طبقه‌بندی زیر ارائه می‌کند:

الف. صفت / اسم / قید + همکرد: تاریک‌شدن، راه‌انداختن، خوب‌بودن.

ب. گروه حرف اضافه‌ای + همکرد: به‌کارگرفتن، ازکارافتادن.

ج. پیشوند + همکرد: واداشتن، برانداختن، دریافتن.

د. مفعول + فعل بسیط متعدی: غذاخوردن.

در حالت «د»، هنگامی که مفعول اسم ذات، مانند غذا، آتش، دوغ، باشد، در انضمام به صیغه‌های فعل خوردن، باهم‌آیی بهنجار با معنی حقیقی می‌سازد؛ هم‌چنان که در انضمام لباس به پوشیدن، کتاب به خواندن، ماهی به گرفتن. اما، هرگاه مفعول، اسم معنی باشد، در انضمام به صیغه‌های فعل خوردن، باهم‌آیی بامعنای استعاری می‌سازد که خارج از حوزه بحث این تحقیق است.

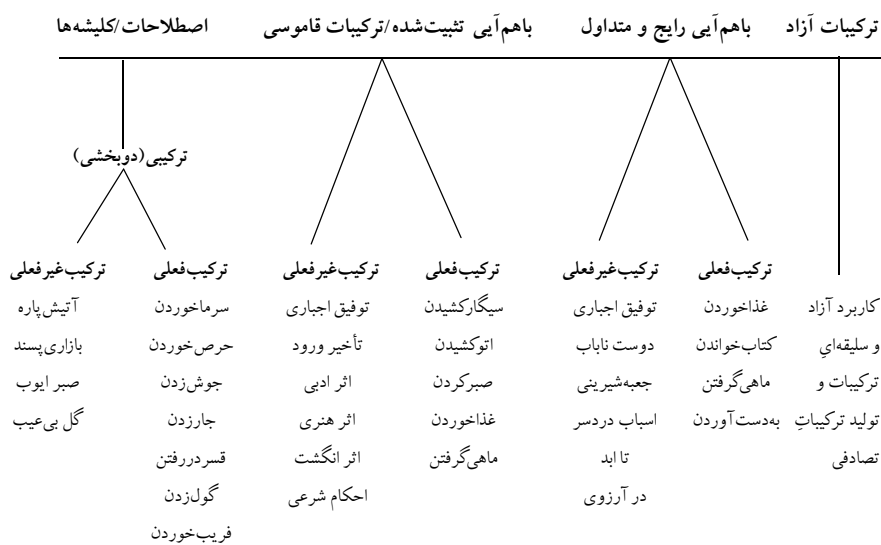
جزء دوم این ترکیبات فعلی را که به نوع عمل دلالت دارد، با استناد به تعریف خانلری (۱۳۵۲، ص ۲۶۸)، همکرد می‌نامیم. همکرد در این‌جا فعل کمکی (مثل شدن، بودن) فعل بسیط (گرفتن، افتادن، خوردن) یا جزء فعلی از نوع دیگر (پیشوندی: داشتن، انداختن، یافتن در حالت «ج») است. افعال مرکب جزو مدخل‌های قاموسی در زبان تلقی می‌شوند که، بر طبق اصطلاح کاربردی حق‌شناس (۱۳۷۹)، دست‌خوش واژه‌گردانی شده‌اند. بنابراین، در این مرحله، ترکیبات با هم‌آیند فعلی به مرحله تثبیت‌شدن در زبان رسیده‌اند.

رسیدیم به خصوصیات ترکیبات غیرفعلی. ترکیبات با هم‌آیند غیرفعلی ترکیباتی هستند که در معنای حقیقی به کار می‌روند، مانند تقصیر خدمت، تأثیر سوء. از دید نگارنده، باهم‌آیی‌ها در معنای مجازی و استعاری به قلمرو اصطلاحات نزدیک می‌شوند؛ مانند باهم‌آیی‌های غیرفعلی بازاری‌پسند، صبر ایوب، گل بی‌عیب و باهم‌آیی‌های فعلی غوطه‌خوردن، فریب‌خوردن، سوگندخوردن. در ترکیبات غیرفعلی، عموماً حضور کسره اضافه محسوس است و در حالاتی عامل تمایزدهنده این ترکیبات از فعلی است؛ مانند اسب سواری (غیرفعلی)، در مقایسه با اسب‌سواری (فعلی). از دیگر خصوصیات ترکیبات غیرفعلی این است که هر دو جزء ترکیب غیرفعلی‌اند (اسم، قید، صفت و حرف اضافه)، مانند پارکینگ اختصاصی، بیمارستان قلب، واحد اختیاری، واحد اجباری، گل خوشبو، در آرزوی، تا ابد.

در بخش صرف دستور زبان از دیدگاه رده‌شناسی (ماهوتیان ۱۹۹۷، ص ۱۵۱-۱۵۷، ۱۸۴)، نقش‌نماهای معنایی اسم معرفی شده‌اند. به نظر نگارنده، اینها عوامل پدید آورنده باهم‌آیی‌ها هستند که نیومارک (NEWMARK 1988) در توصیف انواع باهم‌آیی‌ها آنها را وارد کرده است. این «نقش‌نماهای معنایی» از مقوله‌های گوناگون‌اند: وصف، مثل زن خوش‌بین، مرد خوش‌جنس؛ کمیت اسم‌های نشمردنی، مثل بیست کیلو برنج؛ سوره‌های قسمت‌نما، مثل عده‌ای از دانشجویان؛ مجموعه‌نما، مثل مقداری از آب باران، بعضی از سیب‌ها؛ شاخص‌ها، مثل تا (عدد)، که در زبان فارسی کاربرد عام دارد، تُن، جلد، دانه، رأس.

نهایتاً ملاک‌های زیر برای تشخیص باهم‌آیی‌ها پیش‌نهاد می‌شود:

- اجزای ترکیب تفکیک‌پذیر و بازشناختنی‌اند. اجزا شفافیت ساختاری و معنایی را حفظ می‌کنند؛ مثل بیمارستان قلب، بیمارستان روانی، یک فروند هواپیما، یک فروند هلی‌کوپتر.
- امکان تولید ساخت‌های اشتقاقی با آنها و شرکت آنها در ساختارهای بزرگ (نحوی) وجود دارد.
- بسامد کاربرد این ترکیبات نسبت به ترکیبات تصادفی بالاست؛ مانند دوست ناباب، احکام شرعی.
- ترکیب کاربرد عام دارد. در این مرحله، ترکیب هم‌آیند تثبیت و قاموسی می‌شود، مانند همه افعال مرکب.
- با توجه به مطالب یادشده، طیف ترکیبات با هم‌آیند در نمودار زیر نشان داده شده است:



نمودار طیف ترکیب در زبان فارسی

پیش‌نهاد تدوین فرهنگ ترکیبات باهم‌آیند

به منظور ارائه ساختاری از فرهنگ ترکیبات باهم‌آیند، می‌توان از طرح عاصی (۱۳۷۳)، ص ۲۷۵-۲۸۰) بهره برد. ساختار این فرهنگ را می‌توان چنین تصویر کرد: گروه کاربران زبان‌آموزان پیش‌رفته زبان دوم هستند. نوع فرهنگ درون‌زبانی (تک‌زبانه یعنی فارسی) است. در مورد متغیر زبان، چنانچه این فرهنگ، دوزبانه بود، در تعیین این متغیر زبان مبدأ فارسی و زبان مقصد انگلیسی فرض می‌شد. هدف فرهنگ، با توجه به جنبه آموزشی آن، درک (خواندن و شنیدن) و تولید (نوشتن و حرف‌زدن) است.

موضوع فرهنگ ترکیبات باهم‌آیند زبان فارسی است. کارکرد فرهنگ توصیفی یا هنجارگذار و تجویزی است. گستره فرهنگ زبان نوشتاری و رسمی است. نظریه مورد استفاده در این فرهنگ بر وفق نظرگاه بنسون و هاوسمن (۱۹۸۹) است که اساس آن تقسیم اجزای باهم‌آیی به دو بخش پایه و هم‌آیند است. مثلاً، در ترکیبات فعلی، بخش پایه جزء فعلی و، در ترکیبات غیرفعلی (ترکیب اسم- صفت، اسم- اسم، قید- اسم، قید- صفت، حرف اضافه- اسم)، بخش پایه، با توجه به فحوای کلام، متغیر است. گردآورندگان گروهی را تشکیل می‌دهند با ترکیبی از افراد متخصص در حوزه فرهنگ‌نگاری (متخصصان زبان و ادبیات فارسی، زبان‌شناسی و مترجم زبان انگلیسی). روش گردآوری

داده، با بهره‌گیری از متن پیوسته، فهرست‌های آماری و پیکره‌های زبانی خواهد بود. محتوا و شکل نهایی، پس از تدوین آخرین داده‌ها و پردازش همه آنها، حاصل خواهد شد. فرهنگی با این چنین ساختار دارای ویژگی‌های زیر خواهد بود:

۱. فایده اصلی آن آموزش فارسی به غیر فارسی‌زبانان در سطح پیشرفته است و فایده جنبی آن نشان‌دادن هم‌نشینی واژگان زبان است که یکی از پدیده‌های زبانی به‌شمار می‌رود.

۲. پیکره‌ای زبانی در حد پیکره فرهنگ زبان فارسی امروز، به عنوان پیکره مبدأ، مواد بررسی‌شونده را به دست خواهد داد که انواع ترکیبات از آن استخراج می‌شود.

۳. گونه مورد نظر در فرهنگ از ابتدا تعیین خواهد شد. ضمناً، ذیل ترکیبات، گاهی تعلق گونه‌ای (رسمی، تخصصی، عامیانه و محاوره) ذکر خواهد شد.

۴. در گروه مخاطبان، شاید بتوان مؤلفان و مترجمان را نیز منظور کرد. مثلاً برای مترجمان، چنانچه فرهنگ دوزبانه فارسی-انگلیسی یا انگلیسی-فارسی باشد، می‌تواند در حوزه ترجمه از زبان مبدأ (فارسی یا انگلیسی) به زبان مقصد (انگلیسی یا فارسی) مفید فایده باشد.

۴. فرهنگ ترکیبات با هم‌آیند می‌تواند به صورت تخصصی، در رشته‌های گوناگون علوم و فنون، تألیف شود و به کار آید.

منابع

الف. فارسی

افراشی، آریتا (۱۳۷۸)، «نگاهی به مسئله باهم‌آیی واژگان»، *زبان و ادب*، سال سوم، بهار و تابستان، شماره‌های هفتم و هشتم، ص ۷۳-۸۱؛ باطنی، محمدرضا، (۱۳۴۸ [۱۳۷۷])، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر؛ پالمر، فرانک (۱۹۷۱ [۱۳۷۴])، *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، نشر مرکز؛ پناهی، ثریا (۱۳۷۹)، *فرایند باهم‌آیی در زبان فارسی و نقش ترکیبات باهم‌آیند در آموزش فارسی به غیر فارسی‌زبانان* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)؛ حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۷۹)، «واژه‌سازی درون متن، یک علاج قطعی»، *نشر دانش*، سال هفدهم، شماره اول، بهار، ص ۲۷-۳۱؛ دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، ص ۲-۴۶؛ همو (۱۳۷۸)، *زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران، سخن؛ رسام، میرمحمدحسین (۱۳۷۵)، *طرح فرهنگ بافتی*

افعال فارسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران)؛ شهریاری، زهرا (۱۳۷۸)، محدودیت باهم‌آیی واژگان و ترجمه و تحقیق (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی)؛ صدری افشار، غلامحسین، نسرین و نسترن حکمی (۱۳۶۹)، فرهنگ زبان فارسی/امروز، چاپ اول، ویرایش سوم، تهران، مؤسسه نشر کلمه؛ عاصی، مصطفی (۱۳۶۸)، «نقش ترکیب در گسترش واژگان زبان فارسی با نگرشی بر آثار نظامی گنجوی»، فرهنگ، شماره ۱۰، ص ۲۹۷-۳۱۶؛ همو (۱۳۷۳)، طرحی برای تهیه فرهنگ‌های تخصصی با کمک کامپیوتر»، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ص ۲۶۹-۲۸۵؛ عاصی، مصطفی و محمد عبدعلی (۱۳۷۵)، فرهنگ واژگان‌گزیده زبان‌شناسی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی؛ ماهوتیان، شهرزاد (۱۹۹۷ [۱۳۷۸])، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، تهران، نشر مرکز؛ معین، محمد (۱۳۴۲ [۱۳۶۴])، فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر؛ نائل خانلری، پرویز، (۱۳۵۲ [۱۳۵۴])، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ب. انگلیسی

BENSON, M, et. al. (1986). *The BBI Combinatory Dictionary of English*, Amsterdam: John Benjamins; BENSON, M. "The Structure of The Collocational Dictionary", *International Journal of Lexicography*, vol. 2, No. 1, 1-14; BUSSMANN, Hadumod (1996), *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi, London: Routledge; CRUSE, D. A (1986), *Lexical Semantics*, reprinted 1991, Cambridge: Cambridge University Press; CRYSTAL, David (1992), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Oxford: Blackwell; HALLIDAY, M. A. K. and Ruqaiya HASAN. (1976 [1992]), *Cohesion in English*, London: Longman; HARTMANN, R. R. K. and Gregory JAMES (1998), *Dictionary of Lexicography*, London: Routledge; LYONS, John. (1997), *Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press, 2vol; LYONS, John (1996), *Linguistic Semantics, An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press; MOLLANAZAR, H. (1990), "The Role of Collocation in Translation", (Unpublished M. A. Thesis), Tehran: Tarbiat Modarres University; NEWMARK, Peter. (1988), *Approaches to Translation*, New York: Prentice Hall; NOWRUZI Khiabani, Mehdi (1378), "Sources of Collocational Clashes", in *Langnage and Literature*, year two, No 7, 8, 1-11.

